



قدرت مطلق خدا و زمان*

نوشته: آنتونی کنی

ترجمه: دکتر هدایت علوی تبار (استادیار دانشگاه علامه طباطبایی)

قدیس توماس^۱ در بخش اول از جامع الهیات (Theologiae Summa) در گفتار چهارم از مسئله بیست و پنجم، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا خدا می‌تواند کاری کند که گذشته هرگز نبوده باشد. او، بنا بر عادت، ابتدا به هر سؤال پاسخی می‌دهد و برای آن سه استدلال می‌آورد ولی در نهایت پاسخ مزبور را رد می‌کند؛ در این مورد نیز برای اسناد قدرت تغییر دادن گذشته به خدا سه استدلال می‌آورد. استدلال اول این است که خدا می‌تواند کارهایی را که ذاتاً ناممکن اند انجام دهد مانند بینا کردن نابینایان و زنده کردن مردگان؛ پس به طریق اولی از عهده

کاری که ناممکن بودنش صرفاً ناشی از این واقعیت عرضی است که به زمان خاصی تعلق دارد نیز برمی آید. استدلال دوم این است که قدرت خدا کاهش پیدا نمی‌کند، بنابراین او هر کاری را که در گذشته می‌توانست انجام دهد اکنون نیز باید بتواند انجام دهد. برای مثال خدا پیش از آنکه سقراط بدود می‌توانست کاری کند که ندود پس اکنون نیز که او دویده است می‌تواند کاری کند که ندویده باشد. استدلال آخر مبتنی بر ملاحظات خاصی درباره بکارت است. اگر زنی بکارت خود را از دست داده باشد، فقط تغییری در گذشته می‌تواند او را دوباره باکره کند. اما خدا می‌تواند درستکاری را به کسانی که آن را از دست داده‌اند بازگرداند، و درستکاری مهمتر از بکارت است، پس به طریق اولی بکارت را نیز می‌تواند بازگرداند.

قدیس توماس برای رد این استدلالها ابتدا از اعتبار و حجیت قدیس هیرونوموس^۲ کمک می‌گیرد. هیرونوموس در نامه ای به راهبه ائوستوخیوم^۳ چنین می‌نویسد: «خدا که قادر به هر کاری است نمی‌تواند بکارت را به زنی که مرتکب زنا شده است بازگرداند.» این عبارت باعث بحث مشهوری میان دزیدریو اهل کاسینو^۴ و قدیس پیترو دامیانی^۵ در سر میز شام در اوایل قرون وسطی شده بود. این بحث را دامیانی در کتابش به نام در باره‌ی قدرت مطلق خدا (De Divina Omnipotentia) آورده است. کتاب مذکور در مجموعه آثار آباء کلیسا به زبان لاتین (Patrologia Latina) (ج ۱۴۵ ص ۵۹۵ به بعد)، که به وسیله مینی^۶ جمع‌آوری شده، چاپ شده است. پیترو دامیانی معتقد بود که هیرونوموس اشتباه کرده است در حالی که دزیدریو حق را به هیرونوموس داد و گفت خدا نمی‌تواند بکارت را بازگرداند اما فقط به این دلیل که نمی‌خواهد.

دامیانی در اعتراض به این مطلب گفت: «اگر خدا هرگز کاری جز آنچه می‌خواهد انجام نمی‌دهد و در نتیجه کاری را که نمی‌خواهد نمی‌تواند انجام دهد پس او غیر از کاری که انجام می‌دهد قادر به انجام

هیچ کار دیگری نیست و در این صورت صریحاً باید بگوییم که خدا امروز باران را نازل نکرده است زیرا نمی‌تواند.» او اظهار داشت که این نتیجه گیری قطعاً باطل است چرا که ما انسانهای ضعیف از انجام بسیاری از کارهایی که می‌توانیم انجام دهیم خودداری می‌کنیم [چه رسد به خدای قادر مطلق]. البته کارهای بسیاری وجود دارد که خدا نمی‌تواند انجام دهد، مانند دروغ گفتن، اما دلیل آن ناتوانی او نیست بلکه او دروغ نمی‌گوید زیرا خواستش بر این تعلق گرفته است که همیشه راست بگوید. اما باکره کردن زنی که بکارتش را از دست داده است کار بدی نیست، پس دلیلی وجود ندارد که خدا نتواند آن را انجام دهد.

دلیل خود دامیانی برای تبیین اینکه چرا خدا بکارت را به کسانی که آن را از دست داده‌اند باز نمی‌گرداند نشان می‌دهد که منظور او از باز گرداندن بکارت یک عمل جسمانی است نه اینکه خدا واقعاً کاری کند که گذشته روی نداده باشد. او می‌گوید خدا نشانه‌های بکارت را به کسانی که آن را از دست داده‌اند باز نمی‌گرداند تا عامل باز دارنده‌ای باشد برای مردان و زنان جوان و شهوتران، زیرا در این صورت گناه آنان آسان‌تر کشف می‌شود. اما در ادامه به بررسی انتقادی می‌پردازد که از دیدگاه منطقی اهمیت بیشتری دارد:

خدا قطعاً می‌تواند چیزهای ساخته شده را نابود کند به طوری که دیگر وجود نداشته باشند؛ اما نمی‌توان دریافت که چگونه می‌تواند کاری کند که چیزهای ساخته شده اصلاً ساخته نشده باشند. او می‌تواند کاری کند که رم از این لحظه به بعد دیگر وجود نداشته باشد؛ اما چگونه می‌توان این نظر را پذیرفت که او می‌تواند کاری کند که رم در گذشته ساخته نشده باشد؟

آکوئیناس، هنگامی که در بررسی موضوع به این مطلب می‌رسد، می‌گوید این که کاری کنیم که گذشته نبوده باشد کار شگرف متناقضی است. درست همانطور که گفتن سقراط نشسته است و سقراط ننشسته است متناقض است، گفتن سقراط نشست و سقراط ننشست نیز متناقض است. «سقراط نشست» به این معناست که نشستن او در

گذشته روی داده است و «سقراط ننشست» به این معناست که نشستن او هرگز روی نداده است. ممکن است تعلق به زمان گذشته برای نشستن یا دویدن سقراط صرفاً امری عرضی باشد؛ اما اینکه آنچه گذشته است نمی‌تواند روی نداده باشد برای گذشته امری عرضی نیست. قدرت خدا با گذشت زمان کاهش نمی‌یابد، اما شمار کارهایی که انجامشان برای او ممکن است، کاهش پیدا می‌کند. خدا می‌تواند درستکاری را به فرد گناهکار بازگرداند، اما نمی‌تواند کاری کند که او هرگز گناه نکرده باشد؛ همچنانکه نمی‌تواند کاری کند که زن غیر باکره هرگز بکارتش را از دست نداده باشد.

خواه نتیجه‌گیری آکوئیناس درست باشد خواه نادرست، ظاهراً استدلالش نشان می‌دهد که او تمایز میان گذشته و آینده را تمایز میان وقوع و عدم وقوع می‌داند. در گذشته چیزهایی روی داده و چیزهایی روی نداده است؛ چیزهایی که روی نداده از یک لحاظ درست به اندازه‌ی چیزهایی که روی داده به گذشته تعلق دارد. به عبارت دیگر، عدم وقوع آنها درست به اندازه‌ی وقوع چیزهایی که روی داده متعلق به گذشته است. به همین ترتیب آینده هم شامل آنچه روی خواهد داد و آنچه روی نخواهد داد است. اگر چیزی قرار نیست روی دهد عدم وقوع آن به آینده تعلق دارد. البته میان آنچه روی می‌دهد و آنچه روی نمی‌دهد فرق زیادی است؛ برای مثال فقط آنچه روی می‌دهد می‌تواند واقعاً تفرد و تشخیص یابد. اما وقوع یا عدم وقوع یک چیز موضوعی متفاوت با تعلق آن به گذشته، حال یا آینده است.

دامیانی هیچ شکمی در این مطلب ندارد. او پس از مطرح کردن این مشکل که چگونه خدا می‌تواند کاری کند که آنچه گذشته است هرگز نبوده باشد، در پاسخ می‌گوید:

گویی این ناممکن بودن فقط در مورد امور گذشته صادق است! عدم امکان مشابهی را می‌توان در خصوص زمان حال و آینده نیز یافت. زیرا آنچه اکنون واقعیت دارد، مادامی که واقعیت دارد، نمی‌تواند واقعیت نداشته

باشد. همچنین آنچه مربوط به آینده است نمی تواند مربوط به آینده نباشد. اما چیزهایی هم هست که امکان وقوع یا عدم وقوع آنها برابر است؛ برای مثال اینکه امروز یا اسبم به سواری بروم یا نروم، دوستم را ببینم یا نبینم، هوا صاف باشد یا بارانی. اینها چیزهایی هستند که حکما آنها را ممکن (contingent) می نامند.

دامیانی در تاریخ فلسفه و الهیات اغلب متهم شده است که می گوید خدا می تواند باعث وقوع و وضعیتهای متناقض شود؛ اما او در اینجا مواظب است و متذکر می شود که نظرش چنین استلزامی ندارد: هیچ چیز نمی تواند هم باشد و هم نباشد؛ اما آنچه در ذات موجودات نیست بی تردید هیچ است. پس شما باید بسیار ماهر و سخت کوش باشید که می خواهید کاری کنید که خدا باعث وقوع چیزی شود که در ذاتش نیست یعنی هیچ است. خدا بود که این نیروی وجود را به موجودات داد، بنابراین هنگامی که آنها به وجود آمدند دیگر نمی توانند به وجود نیامده باشند.

او، مانند آکوئیناس، معتقد نبود که خدا می تواند کاری کند که آنچه روی داده است روی نداده باشد؛ اما برای اثبات این مطلب اشتباه آکوئیناس را مرتکب نشد و به ضرورت شرطی (conditional necessity) آنچه واقعیت دارد توسل نجست. اگر کسی نظریه ی دامیانی را با دقت مطالعه کند در می یابد که نحوه ی صحیح مطرح کردن بحث قدرت خدا بر گذشته، این نیست که بپرسیم آیا خدا می تواند گذشته را تغییر دهد یا نه بلکه این است که بپرسیم آیا او می تواند باعث وقوع گذشته شود یا نه. اگر منظور ما از تغییر گذشته یا آینده تغییر آنچه روی داده یا خواهد داد باشد، نه خدا قادر به انجام آن است و نه هیچ موجود دیگری. سؤال اصلی این است که آیا همانطور که ما می توانیم باعث وقوع آینده شویم خدا هم می تواند باعث وقوع گذشته شود، یعنی آیا درست همانطور که من اکنون می توانم عملی انجام دهم که اثرش در آینده واقع شود، خدا نیز اکنون می تواند دست به عملی بزند که اثرش

در گذشته واقع گردد.

اخیراً گنج^۷ استدلال کرده است که خدا بر گذشته قدرت ندارد. او در مقاله‌اش به نام «درباره دعا برای وقوع چیزها» (for things to happen) (On praying) استدلال می‌کند که معقول نیست انسان دعا کند که عملی در هنگام دعا روی داده باشد (گنج، ۱۹۶۹، ۸۹). او می‌گوید مسئله این نیست که خدا چه می‌داند یا چه می‌تواند انجام دهد، بلکه مسئله این است که ما چه چیز را به نحو معقول می‌توانیم بگوییم. ما با به‌کارگیری وجه امری [در دعا]، وقوع وضعیتی را در آینده بیان می‌کنیم و این با نحوه‌ی بیانی که نشان دهد آن وضعیت تحقق یافته سازگار نیست.

اما استدلال گنج قانع‌کننده نیست. مدافع دعا برای گذشته خواهد گفت که اگر او امر معمولاً مربوط به آینده هستند، دلیلش این است که آنها معمولاً خطاب به انسانها داده می‌شوند، اما او امر خطاب به خدا لزومی ندارد که مربوط به آینده باشند. فراموش نکنیم که او امر خطاب به انسانها باید با صدای بلند ادا شوند اما دعا می‌تواند در دل هم ادا گردد. افزون بر این، دلیلی وجود ندارد که دعا فقط به صورت امری بیان شود و نه به صورت التزامی (subjunctive) یا تمنایی (optative) که به نحو کاملاً طبیعی دارای زمان گذشته‌اند. به یاد داشته باشیم که سه درخواست اول در دعای ربّانی^۸ به صورت امری نیست. برخلاف نظر گنج، دعا برای گذشته کاری غیر عادی مختص به ج. م. هاپکینز^۹ و ک. س. لوئیس^{۱۰} نیست؛ آیین عشاء ربّانی مصوب شورای ترنت (Mass Vridentine) شامل این دعاست که «پروردگارا ما را از همه گناهان گذشته، حال و آینده مصون بدار.» اگر این دعا بی معناست، یا معنای صریح آن مراد نیست و باید برایش معنای دیگری قایل شد، دلیلش وجه امری آن نیست بلکه محدود بودن اعمالی است که به نحو معقول می‌توان به خدا نسبت داد.

در عصر حاضر به نحو قانع‌کننده‌ای استدلال کرده‌اند که در مفهوم

علیتی که از لحاظ زمانی رو به عقب عمل می‌کند ناسازگاری وجود ندارد. مایکل دامت^۱ در مقاله اش به نام «باعث وقوع گذشته شدن» (Bringing about the Past) (۱۹۶۰) نشان داده است که بسیاری از استدلال‌هایی که در رد این مفهوم اقامه شده نادرست است. او می‌گوید علیت رو به عقب (backwards causality) در مورد آن نوع فرایندهای علی که ما در آن دخالت داریم بسیار باور نکردنی است، اما در مورد حرکات آسمانهای پر ستاره‌ای که ما فقط ناظرش هستیم چنین نیست:

هنگامی که ما خود را فاعل در نظر می‌گیریم و قوانین علی حاکم بر رویدادهایی را که می‌توانیم در آن دخالت داشته باشیم مورد توجه قرار می‌دهیم، مفهوم علیت رو به عقب به نظرمان محال می‌آید. اگر رویداد C علت رویداد D، که از لحاظ زمانی بر C تقدم دارد، باشد پس ما برای اینکه D روی داده باشد می‌توانیم باعث وقوع شویم. اما دامت استدلال می‌کند که حتی در چنین صورتی نیز در این مفهوم چیز واقعاً ناسازگاری وجود ندارد.

بعضی از الهی‌دانها معتقدند که دعا برای گذشته کفرآمیز است. برای مثال من در روزنامه‌ها می‌خوانم که کشتی‌ای که پسر من در آن بوده غرق شده است و دعا می‌کنم که او نجات یافته باشد. اما چرا؟ این دعا به این معنا نیست که اگر پسر من غرق شده است، خدا اکنون کاری کند که او غرق نشده باشد، بلکه من از خدا می‌خواهم که در زمان فاجعه کاری کرده باشد که پسر من نجات یافته باشد. البته با توسل به مفهوم علیت رو به عقب نمی‌توان این دعا را توجیه کرد اما چنین کاری با توسل به علم پیشین الهی که از پیش، یعنی در زمان غرق کشتی، به کار گرفته شده ممکن است زیرا «خدا در هنگام غرق کشتی می‌داند که من بعداً این دعا را خواهم کرد پس در همان زمان آن را اجابت می‌کند.»

استدلال معروفی که معمولاً در رد دعا برای گذشته اقامه می‌شود این است که: «پسرت یا غرق شده یا غرق نشده، اگر غرق شده، دعا

نمی‌تواند اجابت شود و اگر غرق نشده، دعا لزومی ندارد.» این استدلال به اندازه استدلال فرد جبرگرا (fatalist) در رد رعایت احتیاط در انجام اعمال، بی ارزش است. او می‌گوید: «اگر مقدر شده که بمیری، احتیاط هایت بی فایده است؛ و اگر مقدر نشده، این احتیاط‌ها بی‌بوده است.» هر رد مؤثری بر نظریه جبر، به یکسان ردکننده استدلالی است که نشان می‌دهد ما نمی‌توانیم بر گذشته اثر بگذاریم. به هر معنایی از کلمه «اگر» که بر اساس آن بتوان از «شما کشته نخواهی شد» نتیجه گرفت که «اگر احتیاط نکنی کشته نخواهی شد» محال است بتوان از «اگر احتیاط نکنی کشته نخواهی شد» نتیجه گرفت که «احتیاط‌های شما در جلوگیری از کشته شدن تأثیری نخواهد داشت.»

دامت داستانی از خود می‌سازد تا روشن کند که چگونه می‌توان باعث وقوع گذشته شدن را بدون توسل به علم پیشین توجیه کرد: قبیله‌ای هر سال مردان شجاعش را برای شکار شیر به منطقه‌ای دور دست می‌فرستد. رفت و برگشت آنان شش روز طول می‌کشد، دو روز برای رفتن، دو روز برای شکار کردن و دو روز برای برگشتن. در این مدت رئیس قبیله به رقص می‌پردازد تا آنان را به شجاعت وادارد. او نه تنها چهار روز اول بلکه تمام شش روز را می‌رقصد و کار خود را اینگونه توجیه می‌کند که در زمانهای گذشته هنگامی که رؤسای قبیله (تعمداً یا تصادفاً) فقط چهار روز می‌رقصیدند نتیجه شکار موفقیت آمیز نبوده است.

چگونه می‌توانیم رئیس قبیله را متقاعد کنیم که عملش نامعقول بوده است؟ می‌توان از او پرسید: «چرا پس از بازگشت مردان جوان و آگاهی از اینکه آنان شجاعانه عمل نکرده‌اند نمی‌رقصی؟» این استدلال را می‌توانیم اینگونه مطرح کنیم: یا او [پس از بازگشت مردان جوان و آگاهی از اینکه آنان شجاعانه عمل نکرده‌اند] می‌رقصد و یا نمی‌رقصد؛ اگر برقصد ثابت می‌شود که رقصیدن شرط کافی برای

شجاعت پیشین نیست و اگر نرقصد (برای مثال نتواند دست و پایش را حرکت دهد) پس شجاعت باید شرط علی رقصیدن باشد. اما این استدلال برای کنار گذاشتن ادعای علیت رو به عقب بیش از اندازه ساده است. رئیس قبیله می‌تواند به نحو معقولی فقط یک مورد نقض را کافی نداند و آن را رد کند؛ همچنین می‌توان برای ناتوانی او از رقصیدن تبیین‌های دیگری غیر از تبیین فوق ارائه داد.

افزون بر این، پیامد سومی نیز ممکن است. امکان دارد بعداً معلوم شود که مردان قبیله واقعاً شجاع بوده‌اند و گزارش‌هایی که در خصوص بزدلی آنان داده شده نادرست بوده است. اگر این قضیه به اندازه کافی تکرار شود کم‌کم اعتماد رئیس قبیله به تصمیم‌های خودش بیش از اعتمادش به گزارش‌های دریافتی درباره‌ی مردان شجاعی که بازگشته‌اند، می‌شود. دامت نتیجه‌ی اخلاقی خود را چنین بیان می‌کند:

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که اگر کسی در مورد عمل A ادعا کند که (۱) تجربه نشان داده است که انجام عمل A احتمال وقوع عمل E را، که از لحاظ زمانی مقدم است، افزایش می‌دهد و (۲) تجربه نشان داده است که او همیشه قادر به انجام عمل A نبوده است - یعنی امکان دارد مواردی بوده باشد که او کوشیده عمل A را انجام دهد اما موفق نشده است - پس او یا باید از اعتقاد به یکی از دو ادعای فوق دست بکشد و یا اعتقاد به ادعای (۳) را کنار بگذارد؛ ادعای (۳) می‌گوید: او، جدای از قصدش برای انجام یا عدم انجام عمل A، همیشه این امکان را داشته که از وقوع یا عدم وقوع عمل E آگاه شود. بی‌تردید بیشتر انسان‌های معمولی ترجیح می‌دهند که از ادعای (۱) یا (۲) دست بکشند و ادعای (۳) را حفظ کنند زیرا ما این پیش‌داوری را داریم که ادعای (۳) باید در هر موردی درست باشد. اما اگر کسی، در موردی خاص، بیشتر آماده باشد که ادعای (۳) را کنار بگذارد و ادعای (۱) یا (۲) را حفظ کند، من استدلالی برای منصرف کردن او از این تصمیم نمی‌شناسم. (دامت، ۱۹۶۰)

بدین ترتیب بر اساس تبیین دامت ما سه گزاره داریم که با هم قابل

جمع نیستند:

- (۱) عمل A احتمال وقوع عمل E را، که از لحاظ زمانی مقدم است، افزایش می دهد
- (۲) من می توانم عمل A را انجام دهم
- (۳) من، جدای از قصدم برای انجام عمل A، می توانم از وقوع عمل E آگاه شوم.

در صورت وجود قرینه‌ای که با این سه ناسازگار باشد، می توانیم تصمیم بگیریم که از کدام یک صرف نظر کنیم؛ اما پیش از پیدا شدن قرینه نمی توانیم بگوییم باعث وقوع گذشته شدن محال است.

اگر باعث وقوع گذشته شدن منطقاً ممکن باشد، پس به نظر می رسد که موجود قادر مطلق باید از آن برخوردار باشد. البته خدا حتی اگر بتواند باعث وقوع گذشته شود، نمی تواند کاری کند که آنچه در گذشته روی داده است روی نداده باشد؛ اما در این صورت او همچنین نمی تواند کاری کند که آنچه در آینده روی خواهد داد روی ندهد. آینده آن چیزی است که سر انجام پس از همه تغییرات روی می دهد؛ نه خدا می تواند آینده را تغییر دهد و نه ما، همچنانکه نمی توانیم گذشته را تغییر دهیم.

باعث وقوع آینده شدن، مانند باعث وقوع گذشته شدن، موضوع دیگری است. اما آیا خدا می تواند باعث وقوع گذشته شود؟ آیا درست نیست بگوییم در سال ۷۵۴ پیش از میلاد خدا می توانست کاری کند که شهر رم را نسازند اما اکنون دیگر نمی تواند مانع ساختن این شهر شود؟ اگر حق با دامت باشد ما واقعاً جواب این سؤال را نمی دانیم. ما می دانیم که خدا مانع ساختن رم نمی شود زیرا می دانیم که رم ساخته شده است؛ اما ممکن است او هنوز هم بتواند مانع ساختن رم شود، همچنانکه ممکن است من نخواهم عمل X را انجام دهم اما قادر به انجام آن باشم.

اگر حق با دامت باشد، دعا برای گذشته ناسازگار نخواهد بود و برای اثبات منطقی بودن آن نیازی به توسل به علم پیشین نیست. در

واقع اگر نظریه دامت درست باشد، از شدت مشکل علم پیشین خدا به ممکنات آینده کاسته می‌شود. مشکل اصلی در این باره این بود که اگر خدا از قبل گناه یهودا^{۱۳} را پیش‌گویی کرده است پس یا گناه او باید از قبل ضروری بوده باشد و یا خدا چیزی را پیش‌گویی کرده که اصولاً قابل پیش‌گویی نبوده است. بنابر نظر دامت، ممکن است پس از اینکه یهودا بطور آزادانه و به نحو غیر ضروری مرتکب گناه شد خدا گناه او را از قبل پیش‌گویی کرده باشد. بدین ترتیب می‌توان تبیین بوئتیوس^{۱۴} را از سرمدیت، که براساس آن خدا موجودی فرازمانی است، پذیرفت بدون اینکه برداشت ما از فرازمانی بودن او متضمن نتایج ناسازگار تبیین بوئتیوس باشد.

پیروان بوئتیوس در زمینه الهیات، وجود انسان را به میدان نبردی تشبیه کرده‌اند که زمان گذشته، حال و آینده سه نقطه مختلف از آن هستند و خدا بر فراز برجی بلند همه نقاط این میدان را نظاره می‌کند. اگر تبیین دامت درست باشد، شاید به جای آنکه خدا را موجودی تصور کنیم که در برجی ثابت قرار دارد، باید ماشین زمانی را در نظر آوریم که خدا در آن از نقطه‌ای از میدان به نقطه‌ای دیگر می‌رود.

بسیاری از فیلسوفان، بدون هیچ گونه گرایش الهیاتی خاص، استدلال کرده‌اند که مفهوم ماشین زمان مفهومی ناسازگار است. بعضی از فراروان‌شناسان (parapsychologists)، برخلاف دامت، معتقدند که نه تنها خدا بلکه انسان نیز می‌تواند باعث وقوع گذشته شود. بنابراین، عمل ارادی‌ای که من اکنون انجام می‌دهم ممکن است باعث شود که ورق آخر و حتی دو ورق آخری که می‌خواستیم با آن بازی کنم سرباز بوده باشد.

آیا معلول می‌تواند واقعاً مقدم بر علت خود باشد؟ اگر تبیین هیوم از علت تبیین درستی باشد، مفهوم علیت رو به عقب مفهومی متناقض است؛ آنچه معلول را از علت متمایز می‌کند این است که از دو رویدادی که با هم ارتباط دایمی دارند رویداد مقدم علت و رویداد

مؤخر معلول است. اما جدای از ملاحظات الهیاتی، دلایلی وجود دارد که بر اساس آن می‌توان رضایت‌بخش بودن تبیین هیوم را مورد تردید قرار داد. برای مثال به نظر می‌رسد که دست کم چیز ناسازگاری در مفهوم معلولی که با علتش هم زمان است وجود ندارد. اما اگر ما از این ادعا که علت باید بر معلولهایش تقدم زمانی داشته باشد دست بکشیم، چگونه باید میان علت و معلول در یک رابطه علی تمایز قایل شویم؟

در داستان دامت، علت حدی از یک رابطه علی است که فاعل انسانی خاصی آن را تحت اختیار مستقیم خود دارد (دعای مادر و رقص رئیس قبیله). برخی دیگر از فیلسوفان نوظهور خاطر نشان کرده‌اند که می‌توان عمل A را انجام داد تا عمل E، که از لحاظ زمانی مقدم است، روی دهد (برای مثال چیزم^۴، ۱۹۶۰). به عنوان نمونه فرض کنید آزمایشگری الگوهای مغزی را که با حرکات عضلانی خاصی مرتبط‌اند مطالعه می‌کند و من می‌توانم با بلند کردن دستم به او کمک کنم. در این حالت آنچه در مغز روی می‌دهد معلول حرکت عضلانی در عمل بلند کردن دست نیست بلکه علت آن است. اما مثالهایی مانند این نشان نمی‌دهد که علیت معکوس ممکن است بلکه نشان می‌دهد که ترتیب استنتاج عملی (انجام A به منظور روی دادن E)، برخلاف حالت عادی، ضرورتاً همان ترتیبی نیست که در رابطه علی وجود دارد؛ در این صورت، این واقعیت که یک حد از رابطه علی به نحو بی‌واسطه‌تری تحت اختیار انسان قرار دارد نشان نمی‌دهد که آن حد علت است نه معلول.

بنابراین، تبیین دامت روشن نمی‌کند که ما چگونه باید میان علت و معلول و مهم‌تر از آن، میان مقدم و مؤخر تمایز قایل شویم. آشکار است که در اینجا نمی‌توان میان مقدم و مؤخر بر حسب علت و معلول تمایز نهاد؛ یعنی نمی‌توان گفت اگر رویداد E_1 علت و رویداد E_2 معلول باشد پس E_2 مؤخر از E_1 است. همچنین روشن نیست که چگونه باید

میان گذشته و آینده تمایز قایل شویم زیرا حتی اگر جبر بر عالم حاکم نباشد باز، بر اساس نظر دامت، نمی توان گفت تمایز آینده از گذشته به این است که آینده تا اندازه ای نامعین است؛ زیرا برای شماری از رویدادهای گذشته هنوز علت تعیین بخشی وجود ندارد. از طرفی دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم گذشته «تحقق یافته» اما آینده «تحقق نیافته است»: اگر گزاره های دارای ارزش صدقی وجود داشته باشند که ارزش صدقشان را نتوان معین کرد، دلیلی وجود ندارد که آنها منحصرأً گزاره های مربوط به زمان گذشته باشند و نه گزاره های مربوط به زمان آینده.

ممکن است گفته شود که سؤال «چگونه باید میان گذشته و آینده تمایز قایل شویم؟» بی معناست زیرا ما هرگز نمی توانیم در موقعیتی قرار بگیریم که رویداد خاصی را آنگونه که هست بشناسیم و سپس مجبور باشیم بپرسیم «حال این رویداد مربوط به زمان گذشته است یا آینده؟» من فکر می کنم این مطلب درست است؛ اما اشکال تبیین دامت دقیقاً در اینجاست که مطلب را به نحوی بیان می کند که گویی قرار گرفتن در چنین موقعیتی واقعاً ممکن است.

ما گاهی سیر زمان و تاریخ را به کتابی تشبیه می کنیم که صفحه ی باز آن زمان حال است. قائلان به جبر و اختیار این تشبیه را به صورتهای متفاوتی مورد استفاده قرار داده اند. بنابر نظر جبرگراها، آینده کتابی است که از پیش نوشته شده است، اما این کتاب فقط در صفحه حال باز است و ما تا کتاب را ورق نزنیم نمی توانیم صفحات بعدی را ببینیم. بنابر نظر اختیارگراها، صفحات مربوط به آینده هنوز نوشته نشده است (دست کم جاهای واقعاً خالی وجود دارد) و تنها هنگام ورق زدن صفحات و با عمل آزادمان است که آنها را نوشته و پر می کنیم.

اما بنابر نظر دامت، نه تنها در صفحات بعدی کتاب بلکه در صفحات پیشین آن نیز جاهای خالی وجود دارد و ما هم می توانیم کتاب را به سمت جلو ورق بزنیم و این جاهای خالی را پر کنیم و هم

می‌توانیم یک یا دو صفحه به عقب برگردیم و در آنجا نیز جایی خالی را پر کنیم. این تشبیه و نظریه‌ای که در پس آن قرار دارد، ظاهراً تنها در صورتی از انسجام برخوردارند که ما این بازگشت به عقب را موردی استثنایی تلقی کنیم، زیرا اگر در جهان تعداد زیادی رابطه علی رو به عقب وجود داشته باشد، کار کردن با طرح سه زمانی گذشته، حال و آینده مشکل خواهد شد. در تشبیه کتاب باز، پس از مدتی دیگر نمی‌توانیم به یک معنای روشن از «صفحه‌ای از کتاب که اکنون باز است» صحبت کنیم و اگر این معنا از دست برود، گذشته، حال و آینده نیز معنای خود را از دست می‌دهند. در داستان دامت رابطه علی دو طرفه عمومیت ندارد، بلکه تنها یک علت رو به عقب عمل می‌کند و فرض شده است که سایر روابط علی به نحو عادی عمل می‌کنند. قابل قبول بودن داستان او کاملاً مبتنی بر این فرض است.

اگر ما علیت رو به عقب را امتیاز ویژه‌ی خدا بدانیم، از شدت این مشکل کاسته می‌شود. بدین ترتیب علل متناهی همه در یک جهت عمل می‌کنند و فقط یک علت نامتناهی و سرمدی وجود دارد که می‌تواند بر گذشته اثر بگذارد. اما اگر خدا را موجودی تصور کنیم که علیت معکوس را آنقدر اعمال می‌کند که ارائه تبیینی برای علم پیشین مطلق او به اعمال آزاد انسان ضرورت می‌یابد، در این صورت بار دیگر تمایز میان گذشته و آینده وضوح خود را از دست می‌دهد. در نهایت به نظر می‌رسد که تبیین دامت به علت همان مشکلی که تبیین بوئیوس با آن مواجه بود با عدم موفقیت رو به رو می‌شود. در جهانی که در آن علیت معکوسی که خدا اعمال می‌کند به طور عام حاکم است، مانند جهانی که در آن هر رویدادی با کل سرمدیت خدا هم‌زمان است، مفهوم دو رویداد هم‌زمان با یکدیگر هرگونه معنای روشنی را از دست می‌دهد.

* این مقاله ترجمه فصل هشتم از کتاب زیر است:

kenny, Anthony, *The God of the Philosophers*, Oxford:
Oxford University Press, 1979, (reprint 1988), pp.100-109

پی‌نوشت‌ها:

(همه پی‌نوشت‌ها افزوده مترجم است)

۱- St. Thomas: قدیس توماس آکوئیناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵)، فیلسوف ایتالیایی و بزرگ‌ترین شخصیت فلسفه مدرسی.

۲- St. Jerome: قدیس هیرونوموس (۴۲۹-ح ۳۴۷)، یکی از آباء کلیسا که به فرمان پاپ داماسوس اول بخش اعظم کتاب مقدس را به زبان لاتینی ترجمه کرد. صورت کامل این ترجمه، که به ولگات معروف است، در شورای ترنت (۱۵۴۶) به عنوان متن لاتینی رسمی کلیسای کاتولیک رومی معرفی شد.

۳- Eustochium: قدیسه جولیا ائوستوخیم (ح ۴۱۹-ح ۳۷۰)، راهبه رمی که همراه با مادرش، قدیسه پائولا، تحت تعلیم و ارشاد قدیس هیرونوموس قرار داشت. نامه‌ای که هیرونوموس درباره‌ی بکارت به او نوشت (۳۸۵) چنان آشوبی در مردم به پا کرد که هیرونوموس و مادر و دختر مجبور شدند رم را ترک کنند و به بیت لحم بروند.

۴- Desiderio of Cassino: دزیدریو اهل کاسینو (۱۰۸۷-۱۰۲۷)، در سال ۱۰۵۸ رئیس دیرمونت کاسینو شد و تا سال ۱۸۰۶ که برخلاف میل خود با عنوان ویکتور سوم به مقام پاپی انتخاب شد، دیر مذکور را همچون یک دانشگاه اداره کرد.

۵- St. Peter Damiani: قدیس پیتر دامیانی (۱۰۷۲-۱۰۰۷)، مصلح دینی و مجتهد کلیسا که در سال ۱۰۵۷ اسقف اوستیا شد. او در طول زندگی با انحرافات کلیسا مبارزه کرد و از رواج دهندگان نظریه و تحقیر دنیا در قرن یازدهم بود. دامیانی معتقد بود که منطق و فلسفه انسان را به حقیقت نمی‌رساند. از نظر او انسان باید زندگی زاهدانه و ریاضت‌کشانه در پیش گیرد تا خدا نور حکمت را به او اشراق کند.

۶- Migne: ژاک پل مینی (۱۸۷۵-۱۸۰۰)، کشیش فرانسوی که کار اصلی اش گردآوری و چاپ متون دینی بود. از میان مجموعه آثاری که او به چاپ رساند دو مجموعه اهمیت بیشتری دارد: یکی مجموعه آثار آباء کلیسا به زبان لاتینی از سال ۲۰۰ تا سال ۱۲۱۶ که در ۲۲۱ جلد بین سالهای ۶۴-۱۸۴۴ به چاپ رسید و دیگری مجموعه آثار آباء کلیسا به زبان یونانی از سال ۱۲۰ تا سال ۱۴۳۹ که ۱۶۲ جلد آن، که متن یونانی همراه با ترجمه لاتینی است، بین سالهای ۶۶-۱۸۵۷ و ۸۱ جلد آن، که فقط ترجمه لاتینی است، بین سالهای ۶۷-۱۸۵۶ چاپ شد.

۷- Geach؛ پتر گیچ (- ۱۹۱۶) فیلسوف انگلیسی که در زمینه تاریخ فلسفه، منطق فلسفی و فلسفه دین کار کرده است. او در پبلیول کالج آکسفورد تحصیل کرد و از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۵ به تدریس منطق در دانشگاه بیرمنگام پرداخت. سپس استاد منطق در دانشگاه لیدز شد و تا هنگام بازنشستگی در سال ۱۹۸۱ این سمت را به عهده داشت. گیچ فردی کاتولیک است و دیدگاه کاتولیکی اش در ارکان فلسفه اش دیده می شود. او بنیانگذار تومیسم تحلیلی است، جنبشی که هدفش ارایه تفکر قدیس توماس آکوئیناس به سبک جدید و با کنار گذاشتن ابهامات تومیسم سنتی است. برخی از آثار او عبارتند از: اعمال ذهنی (۱۹۵۷)، ویرایش دوم (۱۹۷۱)؛ خدا و نفس (۱۹۶۹)؛ مشیت و شر (۱۹۷۷)؛ فضایل (۱۹۷۷)؛ حقیقت و امید (۲۰۰۱).

۸- Lord's Prayer؛ دعایی که عیسی به حواریونش یاد داد و با عبارت «پدر ما» آغاز می شود. این دعا در انجیل متی باب ۶ آیات ۹-۱۳ و در انجیل لوقا (با کمی تفاوت) در باب ۱۱ آیات ۴-۲ آمده است. سه دعای اول آن که به صورت التزامی است، بنابر انجیل متی، چنین است:
ای پدر ما که در آسمانی، نام مقدس تو گرامی باد.
ملکوت تو برقرار گردد.

خواست تو آنچه‌ان که در آسمان مورد اجراست، بر زمین نیز اجرا شود.

۹- G.M. Hopkins؛ جرالد منلی هاپکینز (۱۸۸۹-۱۸۴۴)، شاعر انگلیسی که در آکسفورد تحصیل کرد و در سال ۱۸۶۶ به مذهب کاتولیک پیوست. او در ۱۸۷۷ کشیش یسوعی شد و در ۱۸۸۴ کرسی استادی زبان یونانی را در دانشگاه دوبلین به دست آورد. هیچ یک از اشعار او در زمان حیاتش به چاپ نرسید. مجموعه این اشعار در سال ۱۹۱۸ و سپس با ویرایشی جدید در سال ۱۹۳۰ چاپ شد.

۱۰- C.S. Lewis؛ کلايو استیونز لویس (۱۹۶۳-۱۸۹۸)، نویسنده بریتانیایی که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۴ استاد دانشگاه آکسفورد و سپس استاد زبان انگلیسی در دوره قرون وسطی و رنسانس در دانشگاه کمبریج بود.

۱۱- Michael Dummett؛ سر مایکل دامت (- ۱۹۲۵)، فیلسوف تحلیلی انگلیسی که در لندن به دنیا آمد، در کالج کرایست چرچ آکسفورد تحصیل کرد و عضو کالج اول سولز شد. او از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۲، که بازنشست شد، استادی کرسی منطق را در دانشگاه آکسفورد به عهده داشت. در سال ۱۹۹۹ به او لقب «سِر» داده شد. فعالیت دامت بیشتر در زمینه فلسفه منطق، فلسفه زبان، فلسفه ریاضیات و مابعدالطبیعه بوده و در این زمینه ها تحت تأثیر فرگه و ویگنشتاین قرار داشته است. او، در عین حال، نظر اصلی فرگه را که عقلانیت ریاضی و منطقی مستلزم یک واقع گرایی افلاطونی است، رد می کند. برخی از آثار او عبارتند از: فرگه: فلسفه زبان (۱۹۷۳)، ویرایش دوم (۱۹۸۱)؛ ارکان شهودگرایی (۱۹۷۷)، ویرایش دوم (۲۰۰۰)؛ مجموعه مقالات حقیقت و معماهای دیگر (۱۹۷۸)؛ تفسیر فرگه از فلسفه (۱۹۸۱)؛ فرگه: فلسفه ریاضیات (۱۹۹۱)؛ مبنای منطقی مابعدالطبیعه (۱۹۹۱)؛ منشأهای فلسفه تحلیلی (۱۹۹۳)؛ درهای زبان (۱۹۹۴). دامت در کنار کارهای فلسفی در زمینه مبارزه با نژادپرستی و رعایت حقوق اقلیتها فعالیت داشته است. او در سال ۱۹۴۴ به کلیسای کاتولیک رومی پیوست و یک کاتولیک عامل به

فرايض باقى مانده است.

۱۲- Judas؛ يهوداى اسخريوطى يکى از دوازده حواري عيسى بود که به ازاي سى سکه نقره به او خيانت کرد. او سربازان رومى را به زيتونستان جتسمانى در بيرون اورشليم راهنمايى کرد و با بوسيدن عيسى او را به آنان شناساند. پس از مصلوب شدن عيسى خود را به دار آويخت.

۱۳- Boethius؛ بوئتيوس (۵۲۵-۴۸۰)، آخرين فيلسوف بزرگ مسيحي رومى که کنسول و معتمد تئودوريک، امپراتور ژرمن روم غربى، بود اما به توطئه بر ضد امپراتور و همکارى با امپراتورى بيزانس (روم شرقى) براى سرنگونى حکومت او متهم شد و به زندان افتاد. او در زندان کتاب مهم تسلى فلسفه را نوشت. سرانجام پس از دو سال حبس اعدام شد.

۱۴- Chisholm؛ رودريک چيزم (۱۹۹۹-۱۹۱۶) فيلسوف آمريکايى که براى کارهايش در زمينه معرفت شناسى، مابعدالطبيعه، اختيار و فلسفه ادراک معروف است. او در دانشگاه هاروارد تحصيل کرد و سپس در دانشگاه براون (Brown) به تدريس پرداخت. چيزم تحت تأثير برنتانو و حلقه او (ماينونگ، هوسرل و غيره) قرار داشت و آثارش باعث ايجاد علاقه به اين فيلسوفان در جهان انگليسى زبان شد. او در فلسفه اش از امکان معرفت تجربى با توسل به اصول معرفتى پيشينى دفاع کرد و به اين نتيجه رسيد که اعتماد به حواس و حافظه در اغلب موارد از شک در مورد آنها معقول تر است. از آثار او مى توان به ادراک: پژوهشى فلسفى (۱۹۵۷)؛ شخص و شىء: پژوهشى مابعدالطبيعى (۱۹۷۶)؛ اول شخص (۱۹۸۱)؛ درباره مابعدالطبيعه (۱۹۸۹) و نظريه شناخت (۱۹۸۹) اشاره کرد.